

مجله زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال سوم - بهار و تابستان ۱۳۸۴

## نقش زبان در شعر سیمین بهبهانی

دکتر مهدی شریفیان  
دانشگاه بوعلی سینا

### چکیده

زبان، بی‌گمان تجسم و نماد ذهن است. عمل ذهنی زمانی که به مرحله‌ی زبان می‌رسد، بیان می‌گردد و بیان چیزی جز ترکیب کلمات و واژه‌ها نیست. در واقع شاعران ذهن نامرئی خود را در «چه گفتن» و «چگونه گفتن» مرئی و قابل درک می‌کنند. در میان شاعران معاصر فارسی، سیمین بهبهانی هم به لحاظ «چه گفتن» و هم به لحاظ «چگونه گفتن»، شاعر موفقی است. او به تمامی، نماینده‌ی «غزل نو» امروز است. غزل نو از تأثیر شعر نو بر غزل شکل گرفت. این نوع غزل در قلمرو زبان و تعبیرات، تفاوت‌های آشکاری با غزل گذشته دارد. غزل سرایان معاصر در غزل به جای سودجویی از مضامین تکراری و زبانی سرشار از ترکیبات ملال‌آور، اندیشه‌های شاعرانه‌ی خویش را، با زبان، ترکیبات دلپذیر و سحرآفرین صورت بسته‌اند. در مقاله‌ی حاضر به حوزه‌ی زبان شعری سیمین بهبهانی پرداخته شده و برخی از ویژگی‌های زبانی این «بانوی غزل» مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته است.

**واژگان کلیدی:** غزل نو، چه گفتن، چگونه گفتن، ذهن، زبان، سیمین بهبهانی

## مقدمه

زبان پدیده بسیار پیچیده‌ای است که مطالعه آن را نمی‌توان به یک قلمرو علمی خاص محدود کرد. زبان معرف ذهن است، عمل ذهنی وقتی به مرحله زبان می‌رسد، «بیان» می‌شود. ذهن و آنچه در آن می‌گذرد، نامرئی و تعریف ناشدنی است و تنها در بلوغ زبان است که رؤیت می‌شود. (علی‌پور، ۱۳۷۸: ۱۵) بنابراین با استفاده از زبان و ترکیب و کنار هم چیدن واژه‌هاست که شاعر می‌تواند آنچه را که می‌اندیشد بیان کند. «زبان شکل دیگری از اندیشه است؛ شکلی که به ضرورت خود را پی می‌گیرد و فراتر از خردورزی متعارف می‌رود». (دبیر مقدم و دیگران، ۱۳۷۹: ۳۵۵)

برخی نقش زبان را چنان اساسی می‌دانند، که آن را خود شعر دانسته‌اند: «زبان، رنگ، صورت (فرم) و عادات، سلوک مدنی و اعتقادی همه ادوات و موضوعات شعر است، می‌توان آن‌ها را به پیروی از این مقوله از سخن (مجاز) که اثر را مرادف سبب می‌شمارد، شعر نامید». (دیچز، ۱۳۶۹: ۱۸۸)

اجزای زبان (واژه‌ها) چیزی جز اجزای اندیشه نیستند و به این علت واتسون معتقد است: «تفکر چیزی نیست مگر سخن گفتن که به صورت حرکات خفیف در اندام‌های صوتی درآمده است. به عبارت دیگر تفکر همان سخن گفتن است که به صورت حرکات یا انقباضات خفیف در اندام‌های صوتی ظاهر می‌شود». (باطنی، ۱۳۷۳: ۱۱۶) تولستوی نیز معتقد است «کلمه همان اندیشه است». (تولستوی، بی تا: ۱۰۰)

بی‌گمان اندیشه در قالب کلمات، جسمیت می‌یابد. هر چه فضای اندیشه انسان گسترده‌تر باشد، به همان نسبت از زبانی غنی‌تر برخوردار بوده و گنجینه‌ی واژگانی آن ثروتمندتر خواهد بود. چرا که «کلمه زاییده نمی‌شود مگر با فکر و هرکس به اندازه فکر خود کلمه دارد». (علی‌پور، ۱۳۷۸: ۱۹)

گاهی شاعران از زبان به عنوان یک ابزار دوری جسته و آن را چون شیء تلقی می‌کنند نه چون نشانه. (حاکمی، ۱۳۵۰: ۱۲۱) فرانسیس پونژ می‌گوید: «هرگز واژه‌ای را از نزدیک دیده‌اید؟ واژه‌ای را بردارید، خوب بچرخانید و به حالت‌های مختلف درآورید تا عین مصداق خود شود». (غیائی، ۱۳۶۸: ۲۲) پس در زبان شعر، واژه نام شیء نیست بلکه خود شیء است و شاعر انگار واژه‌ها را نقاشی می‌کند.

دایره لغوی زبان شعر سیمین، به دلیل آشنایی او با ادبیات پربار کلاسیک و نیز استفاده او از زبان و کلمات عامیانه، بسیار وسیع می‌باشد. سیمین در سخنان خود بارها ازارش ادبیات کلاسیک و نقش آن در زبان شعر، سخن گفته است: «ادبیات کلاسیک، پدر و مادر شعر مدرن هستند هیچ مولودی از زیر بته بیرون نمی‌آید. علت همه‌ی شکست‌ها، بی‌خبری از گذشته ادبی عظیم ماست؛ آن‌ها که ابعاد وسیع ادبیات گذشته را درک نکرده‌اند، بر چه مینا می‌خواهند شعر بنویسند، با کدام زبان؟ با همین پانصد، هزار واژه که هر اندک مایه‌ای با آن سخن می‌گوید؟ واژه‌های مترادف درست است که مفهوم تقریبی‌شان یکی است اما بار معنایی‌شان، تأثیر صوتی‌شان، ارزش دیداری‌شان، برای شنونده و خواننده تصاویر مختلف ایجاد می‌کند». (بهبهانی، ۱۳۸۲: ش ۳۲۰۷)

سیمین بر خلاف کسانی که غزل را دارای محدودیت واژگان می‌دانستند، واژگان زیادی در غزل وارد کرده و روح جدیدی در غزل دمیده است. شاعران دوره‌های قبل در گزینش واژگان دقت زیادی داشته و برای آن‌ها قداستی خاص قایل بودند و اصولاً در نظر آنان هر واژه‌ای اجزای ورود به شعر را نداشت. اما سیمین با جسارت خاصی، مرز موهوم بین واژگان شعری و غیر شعری را شکسته و برای همه‌ی واژگان جواز ورود به شعرش را داده است و مسلماً این کار را برای هماهنگ ساختن قالب غزل با موضوع انجام داده است. «من ورود همه واژه‌ها را به شعر جایز می‌دانم مشروط بر این که در فضایی مناسب جایگزین شوند و در ترکیب، غرابت یا تنافر نداشته باشند و گوش از کنار هم نشستن آن‌ها درک لذت کند و حافظه آن‌ها را آسان‌تر از کلام معمول ببیند». (همان، شماره‌ی ۳۲۰۷)

به این ترتیب غزل، دیگر فقط جای واژه‌های زیبا و با طراوت و سرشار از عاطفه و آرامش نیست، بلکه حتی خشن‌ترین واژه‌ها نیز می‌توانند وارد قلمرو غزل شوند. ادراکات و تجارب عینی تازه و از مضامین روز جامعه سخن گفتن، حوزه‌ی واژگانی غزل را بسیار گسترده‌تر از قبل کرده است.

فروغ فرخزاد می‌گوید: «من فکر می‌کنم چیزی که شعر ما را خراب کرده، همین توجه زیاد به ظرافت و زیبایی است. زندگی ما فرق دارد، خشن‌است، تریب نشده است. باید این حالت‌ها را وارد شعر کرد. شعر ما اتفاقاً به مقدار زیادی خشونت و کلمات غیر شاعرانه احتیاج دارد تا

جان بگیرد و از نو زنده شود». (روزبه، ۱۳۷۹: ۱۴۵) و سیمین نیز در مقدمه رستاخیز می‌نویسد: «در انتخاب کلمات هرگز به آنچه تا کنون مرسوم و متداول بوده است نیندیشیده‌ام و از به‌کار گرفتن اصطلاحات و تعبیرات خاص این زبان، هر قدر هم خشن بوده است نهراسیده‌ام». (بهبهانی، ۱۳۵۲: ۱۱)

به چند نمونه از این کلمات خشونت بار اشاره می‌نماییم:

وقتی که دامن شرف و نطفه گیر شرم      رجاله خیز گردد و پتیاره زاشود  
بگذار در هرزگی این منجلاب یأس      دنیای من به کوچکی انزوا شود  
(بهبهانی، ۱۳۵۲: ۴۳۸)

شرم را برآستان لقمه‌ها کردید قربان      من گدایان زبون بی‌حیا را می‌شناسم  
(همان: ۴۵۶)

صورتک از چهره بگشاید ای پتیاره دیوان      من شما را می‌شناسم، من شما را می‌شناسم  
(همان: ۴۵۷)

## بررسی شعر سیمین از نظر زبان

### دایره لغات

**الف: لغاتی که رنگ امروزی دارد و در زبان مردم رایج و زنده است.** (اعداد نشان دهنده صفحه کلمات

در دیوان سیمین بهبهانی است.)

قوی ۲۱، لاف ۲۲، همسر ۲۲، ادا، چشمک ۲۴، طنز ۲۴، بغض ۲۹، خیرگی (به معنای لجبازی و نه بیهودگی) ۳۰، مصمم، میله ۳۱، نجوا، پزشک، دارو ۳۴، کلنگ، آشفته، ناب ۳۵، فک، کثیف ۳۶، جیب، ناز شست، سیلی، گونه ۳۷، چانه ۳۸، یادگاری ۴۱، روزه ۴۵، پشه ۴۵، تهمت ۴۸، اهل و عیال ۵۱، هدیه ۵۳، دیشب ۵۳، ولوله ۵۶، قهقهه ۵۶، پولک ۵۶، بلوز، مخملی ۱۷۱، نغز ۱۷۲، لاف ۱۸۱، صورت چهره ۱۸۸، لاجرم ۱۸۸، تپش ۱۹۱، سرب ۲۵۵، مذاب، چاپک ۲۵۵، هوو ۲۵۶، گران ۲۶۵، منزل ۲۷۳، اضطراب ۲۸۰، فرش ۲۹۲، وانفسا ۲۸۳، انفجار ۳۹۹، ارزان ۴۰۸، تپله (۴۲۳)، هیس ۴۳۳، انباشته ۴۳۶، اشتها ۴۳۸، منحنی ۴۴۵، آویزه ۴۴۵، تموّج ۴۴۶، تندیس ۴۴۸، تاول ۴۵۴، کوبه ۴۵۹، مات ۴۵۹، زورق ۵۰۹، نمایش ۵۰۹، خاصیت ۵۱۳، خطوط ۵۱۵، تالار ۵۲۱، ترد ۵۲۴، تکبیر ۵۲۵، اعتبار ۵۲۹، ریسمان ۵۳۰، فال ۶۳۹، فشرده ۶۲۴، مدهوش ۶۴۸، شقیقه (۶۵۲)، چکش

۶۵۲، تسمه ۶۵۲، پوزش ۷۷۴، ناقوس ۷۷۷، وارسته ۷۷۸، عبور ۷۸۰، کنکاش ۷۹۱، پوتین ۸۷۰، گزمه ۸۷۰، کولاک ۸۷۵، فواره ۸۸۴، اهتزاز ۸۸۴، عتیقه ۸۹۰، لاک ۸۹۰، عقربه ۹۵۳، شیار، گمنام ۹۶۲، پوشال ۹۶۲، گلوله ۹۸۱، کاری (عمیق) ۹۸۱، عنصر ۹۹۰، شاخص ۹۹۱، ملتهب ۹۹۵، نوشیدنی ۹۹۹، قهوه، البته، مختصر، فنجان ۹۹۹، دوشیزه ۱۰۰۱، نکبت ۱۰۴۱، نیمکت ۱۰۵۲، تلافی ۱۰۵۲، افلیج ۱۰۵۳، بشقاب ۱۰۵۴، چنگال، پنیر ۱۰۵۴، دشنام ۱۰۶۰، کلنجر ۱۱۱۶، قرص ۱۱۲۴، شلاق ۱۱۲۵، گدازه ۱۱۲۶، پوک ۱۱۲۸، رایانه ۱۱۲۹، چتر ۱۱۳۱، باروت ۱۱۲۴، پلشت ۱۰۲۸، انفجار ۱۰۳۱، هرم ۱۰۳۲، طیف ۱۰۳۲، چتته ۱۰۸۱، انهدام ۱۰۸۹، فرمان اتومبیل، ورطه، پتک ۱۰۹۰، خسیس ۷۴۳، ترکه ۱۰۴۸، تازیانه ۱۰۴۸، کلید ۱۹۷، چمن ۲۶۲، سابقه ۱۱۳۴، لاشه ۷۹۱، گنبد ۷۹۱، الاغ ۱۰۴۶.

**ب: لغاتی که بیشتر رنگ قدیمی دارد و امروزه تقریباً در زبان مردم به خصوص در زبان گفتار از رواج افتاده است.**

گیسو، جامه، عریان، آغوش ۲۱، جام، غمین، بالین ۲۲، درم ۲۳، دستار ۲۴، غازه ۲۶، حاجت ۲۶، لعل ۲۶، بزم ۲۷، غزال، پاس (به معنی پاره، قسمت) ۲۸، شرر ۲۷، دیو ۲۸، نهیب ۲۸، زر ۲۸، خنجر ۲۹، اندک ۲۹، ناوک ۳۰، محنت ۳۰، نخوت ۳۱، واپسین ۳۱، اندوه ۳۳، غوغا ۳۳، سیم (پول) ۳۴، بها ۳۴، زبون ۳۵، دیده (به جای چشم) ۳۷، گرسنه (به جای گرسنه) ۳۵، غنیمت ۳۹، کژدم ۴۱، دخمه ۴۱، دهلیز ۴۱، جبین ۴۳، شام (شب) ۴۶، سیما ۴۶، اخگر ۴۶، موسم ۵۱، سرشک ۵۵، خراباتی ۵۹، عیش ۱۷۲، شبستان ۱۷۳، حاجب ۱۸۰، باده ۱۸۴، گیتی ۱۸۹، سکر، ۱۹۱، ساغر ۱۹۱، رخت ۱۹۱، تاب (توان) ۱۹۳، ملال ۱۹۴، زنگار ۱۹۴، پندار ۱۹۴، فنا ۱۹۶، ناغنده ۱۹۷، مغبون ۱۹۹، شباب ۲۰۱، سفله ۲۵۷، صراحی ۲۶۲، ماکیان ۲۶۳، نهفته ۲۶۵، کوی ۲۶۶، نسیان ۲۶۸، زورق ۲۷۱، ساز ۲۷۱، برگ ۲۷۱، شرنگ ۲۷۵، غبار ۲۷۶، خامه ۲۷۸، رباب ۲۸۱، پیاله ۲۹۲، زخمه ۲۹۵، کفل ۳۰۳، دار ۳۹۶، دیار ۳۹۶، مهرگان ۳۹۸، غبن ۳۹۹، خصم ۳۹۹، کلک ۳۹۹، خیل ۴۰۱، برخی (قربان) ۴۱۷، مجمر ۴۲۳، گریبان ۴۲۹، فانوس ۴۳۲، پیمانه ۴۳۲، صغیر ۴۴۹، مفاک ۴۵۹، سپنج ۵۲۱، زمام ۵۲۶، رسن ۵۲۶، مشک ۵۲۹، ختن ۵۲۷، تشریف (خلعت) ۵۳۰، نجیب ۵۳۵، مستوری ۷۷۴، پوده (پوسیده) ۷۹۴، پرچین ۷۹۸، یادافره ۹۵۸، گله ۹۸۶، نکهت ۹۸۴، پیرایه ۹۸۵، قطران ۹۸۷، بنگ و باده ۹۹۳، کنام ۱۰۴۱، دژم ۱۰۵۰، زبرجد، زغن ۱۰۵۸، دد ۱۱۰۸، آذین ۱۱۱۹، انجام (پایان) ۱۰۳۷.

هوراس، شاعر و سخن‌سنج نامور رومی معتقد است: «زبان مانند درختان بیشه‌ای است که مجموعه‌ای از برگ‌های کهنه و تازه دارد». (یوسفی، ۱۳۶۱: ۷۳۹) زبان شعر سیمین نیز چنین است. وی توانسته در کنار واژه‌های فصیح و کهن، کلماتی از زبان امروز نیز بیاورد.

### ترکیبات

یکی از ویژگی‌های زبان شعر سیمین فراوانی ترکیبات شعر اوست. این ترکیبات گاهی بسیار قدیمی است و گاهی کاملاً امروزی و معدودی نیز ساخته‌ی خود اوست؛ در زیر به تعدادی از ترکیبات شعر او اشاره می‌کنیم. لازم به ذکر است منظور از ترکیب، همه‌ی انواع ترکیب از جمله ترکیب‌های اضافی، وصفی، کلمات مرکب و غیره می‌باشد و نوع خاصی از ترکیب مد نظر ما نیست.

چهره‌ی ناشاد ۲۲، روان کاو ۲۲، توان فرسا ۲۲، لب نیرنگ فروش ۲۳، دوره گرد، نغمه‌پرداز، پای کوبان، دست افشان، رامش گران ۲۴، گل پیکر ۲۷، وحشت زا ۳۳، دو دل ۳۳، شب‌آهنگ ۳۳، آتش افشانی ۱۷۳، سودا زده ۱۷۵، رو سفید ۱۷۹، مهر پیشه ۱۸۱، آشوب زا ۱۸۲، طرب افزا ۱۸۲، برگشته بخت ۱۹۴، قدم رنجه ۱۹۵، ناغنوده ۱۹۷، نیلینه ۱۹۹، سلیمانی نگین تابناک ۲۵۵، خشم آلوده ۲۵۷، کینه توز ۲۵۹، دست افزار ۲۵۹، پای کوبان ۲۶۲، غزل خوان ۲۶۲، دل افروزی ۲۶۳، اندوه فزای ۲۶۳، سیه چرده ۲۶۴، طاقت سوز ۲۷۳، بستان کار ۲۷۳، قیرگون، سخت جانی ۲۷۹، گلباف ۲۸۶، سودا پروری ۲۹۱، سبک تاز ۲۹۵، تبادار ۳۰۳، برگ ریزان ۳۰۵، سبک خیزی ۳۹۱، وفا پیشگان ۳۹۵، زادروز ۳۹۷، پاک باخته ۳۹۹، شورفکن ۴۰۱، سوخته‌وار ۴۰۱، کریم‌وار ۴۲۲، بلورین ۴۳۰، مرده خوار ۴۳۰، سودافروش ۴۳۱، مرد افکن ۴۳۲، شهر بند ۴۳۶، سنگ پاره‌ی نفرت ۴۳۶، کور دل ۴۳۳، چارمیخ ۴۳۳، یاوه فروشان ۴۳۶، مرگ‌زای ۴۳۶، حسرت بهرگان ۴۳۷، سرپوش مرگ ۴۳۸، رجاله خیز ۴۳۸، پتیاره زا ۴۳۸، ابرپوش ۴۳۹، شب چراغ ۴۳۹، پولک‌نشان ۴۴۱، عود سوز خدا ۴۴۲، نازداران ۴۴۲، سبک جوش ۴۴۵، گران گوشی ۴۴۵، مردگان قرن آلود ۴۵۳، انعکاس‌پذیر ۴۵۳، سخن پرداز ۴۵۴، ترمزه ۴۵۸، سینه مخملی ۴۵۸، پیکرنگار ۴۵۹، گنده‌تن ۴۵۹، مس‌گداز شام ۵۱۵، موج‌خیز ۵۳۲، نرم نرمک ۶۴۲، خواب دارو ۶۴۲، نیلوفرانه ۶۴۴، جان شکار ۷۸۰، بال قفس پیما، خانه برانداز ۷۸۴، ناله واخواهی ۷۸۵، نازکای تنهایی ۷۸۶، مانداب ۷۸۷، نازک نواز پرهایشان ۸۷۸، شوخ گین ۷۹۱، جوان شکن ۸۶۶

سوسو زنان، خشک‌مغز، سرخ تاب ۹۴۵، انفجار گوگردین ۹۵۱، شرک‌خیزان ۹۵۱، مرمینه ۹۵۱،  
 شیار فسفرین ۹۵۴، سنگپاره‌ی آگاهی، پست نای خاک، سیم سینه ۹۶۲، پافشانه ۹۶۲، چابک پو  
 ۹۸۵، چشم‌افسا ۹۸۶، تنوره کش ۱۰۴۰، تلنبار ۱۰۴۵، شبنم آجین ۱۰۵۷، دهن کجی ۱۱۱۶،  
 ناشیانه ۱۱۱۹، عطش ناکان ۱۱۲۳، پساپشت ۱۱۲۹، چنندش آور ۱۰۲۶، دل‌شوره ۱۱۱۹، سیه مغز  
 ۱۰۸۲، سواره رو ۱۰۸۲، موج خیز سبزه ۳۵۹، مخمل سرخ شفق ۳۵۹.

## ویژگی‌های فعل

## الف: فعل‌های رایج در فارسی امروز

## هو کشیدن:

باد برآشت و هو کشید (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۹۵۳)

## چکیدن:

زان همه ساکن نمی‌چکید رشحه‌ی خردی به ساغری (همان: ۹۵۲)

## تراویدن:

طرحی ز نور می‌تراود از هر شیار فسفرینش (همان: ۹۴۵)

## چشم دواندن:

هر گوشه چشم می‌دوانم آنجا کسی است در سیاهی (همان: ۹۵۴)

## سر در نیاوردن:

رنجیدنت از چه بود؟ سردر نمی‌آورم (بهبهانی، ۱۳۷۹: ۹۸۹)

## توفاندن:

هدیان و سرسام را توفانده‌ای بر سرم (همان: ۹۸۹)

**واگردن:**

در چمن زان همه بی آرزوی چشم و گوش همه را وا کردی (بهبهانی، ۱۳۷۰: ۲۶۳)

**گرفتن به معنای فرض کردن:**

در جامعه جرمت را دلیلی گیرم نهادستند اینان (بهبهانی، ۱۳۷۹: ۹۸۷)

**از چشم افتادن:**

ای اشک بی بهای من، غلتیده زیر پای من دیگر نمی پسندمت، از چشمم افتاده‌ای

(همان: ۹۹۴)

**نوش کردن:**

آوردم و نوش کردی

(همان: ۹۹۹)

**قدم رنجه فرمودن:**

خاله‌ی گردن دراز من، رنجه فرموده‌ای قدم

(همان: ۱۰۴۹)

**تپیدن:**

من همه شب در گدازه‌هاش همچو حبابی تپیده‌ام (بهبهانی، ۱۳۷۶: ۱۱۲۶)

**خاریدن:**

عاج نازک انگشت من پشت جمجمه می خاردَم (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۹۱۹)

**چهره به هم کشیدن و مشت گره کردن:**

چهره به هم کشید و مشت گره کرد شادی عشاق خسته را نپسندید

(بهبهانی، ۱۳۵۰: ۵۷)

**پاشیدن:**

ای بس شعاع خاطره پاشید طبع من (بهبهانی، ۱۳۷۰: ۱۷۱)

**ارزیدن:**

با این دل شکسته نمی‌ارزد دیدن جمال و جلوه‌ی دنیا را (همان: ۱۹۷)

**بوییدن:**

آخر بگو که عطر جوانی را از غنچه‌ی خیال که می‌بویی (همان: ۱۹۷)



**ولوله برپا کردن:**

خوب دیدم که در آن باغ بزرگ همه شب ولوله بر پا کردی (همان: ۲۶۳)

**خون در دل کردی:**

بریز تا جسد آرزو به گور نهم بده پیاله که خود در دل امید کنم (همان: ۲۶۷)

**ماسیدن:**

ای مغزهایتان، لزج بویناک عجز ماسیده در سفال تهی کاسه‌های خشک  
(بهبهانی، ۱۳۵۲: ۴۳۷)

**لاف زدن:**

لاف دلجویی بسیار زنند لیک جز لحظه‌ی کوتاهی نیست  
(بهبهانی، ۱۳۵۰: ۲۳)

**پا گذاشتن بر چیزی:**

تا لحظه‌ای کشیده کنی قامت بر قلب خود گذاشته‌ای پا را  
(بهبهانی، ۱۳۷۰: ۱۹۶)

**زار کردن:**

یا رب مرا یاری بده تا خوب آزارش کنم هجرش دهم زجرش دهم، خوارش کنم زارش کنم  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۳۰۰)

**جلا زدن:**

بر تن صخره‌ها جلا می‌زد (همان: ۳۸۳)

**بخش کردن (هجی کردن):**

گفتمش که «هستم» را با تو بخش خواهم کرد (همان: ۴۰۵)

**ب: فعل‌های قدیمی شامل فعل‌های ساده، مرکب و عبارتهای فعلی****بایستن:**

وای ای غم ز دلم دست بکش کاین زمان شادی اومی باید

(بهبهانی، ۱۳۵۰: ۲۳)

**نهفتن:**

بنهفتمش به کیسه و بستم زیرا زر است و بسته به جان است (همان: ۲۸)

**نظر افتادن به چیزی:**

به دخترک مرا نظر افتاد (همان: ۲۸)

**خفتن:**

کینه‌ها خفته گونه گونه بسی در دل رنجیده‌ی سردم (همان: ۳۵)

**فرود آوردن:**

دیدم آن نخوت و غرور عجیب که نیاورد فرود گردن خویش (همان: ۳۱)

**نظر دوختن:**

به گور سرد وحشت‌زا نظر دوخت (همان: ۳۳)

**اندیشیدن (به معنای ترسیدن):**

ولی آوخ به چنگ من نیفتاد که اندیشیدم از خشم کسانش (همان: ۳۴)

**فرو ریختن:**

سکوت شب چو دیواری فرو ریخت (همان: ۳۵)

**به چنگ آوردن:**

ناز شستی نه به چنگ آورده (همان: ۳۶)

**پروردن:**

که مرا زاد و که پرورد چنین (همان: ۳۷)

**رهیدن:**

لیک آن پست که با جام تنم می رهید از عطش سوزانی (همان: ۳۸)

**خستن (به معنای مجروح کردن):**

خستگی بر خاطر کمتر فزای زانکه بیش از حد کسانش خسته اند (همان: ۴۰)

**آلودن:**

تو را می بینم و می لرزم از شوق که دامان تو را ننگی نیالود (همان: ۴۳)

**هراسیدن:**

تو از توفان غم ها می هراسی (همان: ۴۳)

**فرو بلعیدن:**

بلی، اشکی که چشمانم به صد رنج فرو می بلعدش تا کس نبیند (همان: ۴۳)

**چاره کردن:**

درد بی درمان او را چاره کرد (همان: ۴۵)

**دربرگرفتن:**

وان خیال زنده را در برگرفت (همان: ۵۴)

**به برآوردن:**

خون خورد و رنج برد، ولی هیبات شایان نبود آنچه به بر آورد (همان: ۵۱)

**پشت دست گزیدن:**

سرخوش و مستانه پشت دست گزیدند (همان: ۵۷)

**افشاندن:**

خون میفشان ز دلم گر سر آزار نداری (بهبهانی، ۱۳۷۰: ۱۷۸)

**رستن:**

زندانی من بود که از بند تنم رست (همان: ۱۷۸)

**افسردن:**

آه سیمین حاصلم زین سوختن افسردن است (همان: ۱۸۹)

**گسستن:**

رگ را گسسته‌ای که شراب است این (همان: ۱۹۶)

**آرامیدن:**

تا سحر هیچ نیارامیدی (همان: ۲۶۲)

**آمیختن:**

بیامیزد اندر دل تیره شب به فریاد ناله‌ی بادها (همان: ۲۷۱)

**چمیدن:**

بچم در آفتاب پشت پرچین (همان: ۲۸۲)

**افزودن و کاستن:**

گوید میفزا قهر خود را گویم بکاهم مهر خود را (بهیجانی، ۱۳۳۶: ۳۰۰)

**بای فرا نهادن:**

بای فرا می‌نهم، خم شدن لادن است (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۷۷۳)

**دست فراز آوردن:**

اگر دستی فراز آری شاید دوباره برخیزم (همان: ۷۷۳)

**دست دادن (میسر شدن):**

چگونه دست دهد آیا به پيله بسته شدن بازم (همان: ۷۷۷)

**باش (به معنی منتظر بودن):**

باش که تا گل کند بوته‌ی خشخاش (همان: ۷۹۰)

**آختن:**

دست تو، تیغ کین، آخته بر دوست (همان: ۷۹۰)

**برجهیدن:**

برمی‌جهد ز جگر آهی همچون شراره‌ی سوزانم (همان: ۹۶۳)

**شد (به معنای رفت):**

با آب شد تصویرت بر باد شد سوگندت (بهیجانی، ۱۳۷۹: ۹۸۵)

**آگندن:**

گردون نه حتی از گاه کز اشک و آه آگندت (همان: ۹۸۶)

**افراشتن:**

یک متر و هفتاد صدم افراشت قامت سخنم (همان: ۱۰۵۹)

**سر چیزی داشتن (قصد چیزی داشتن):**

سر آن سرای داری، نهانش چرا داری (همان: ۱۰۲۱)

**گرفتن (اثر کردن):**

باش تا نفس صبح در فساد بگیرد (همان: ۱۱۲۱)

**آمدن (به معنای شدن):**

وان میوه نارس چیده آمد (همان: ۱۰۲۱)

**شایستن:**

او را گدانتوان گفتن دیوانه نیز نمی شاید (همان: ۱۰۲۹)

**آغازیدن:**

بس کودکانه هوس داری تا ناشیانه بیاغازی (بهبهانی، ۱۳۷۶: ۱۱۱۹)

**ویژگی‌های خاص:****مخفف کردن**

بسامدمخفف‌ها در شعر سیمین بسیار بالاست که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

گر مهر نیم آخر، هر شب ز چه می میرم گرمه نیم آخر، هر دم ز چه می کاهم  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۳۰۵)

چه حاصل زین زر افتاده در گور که کس کام دل از وی برنگیرد  
(بهبهانی، ۱۳۵۰: ۵۴)

گر جفت عاشق نبودیم بودیم جفت صداقت  
(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۱۰۲۰)

درد خود بر رنج من افزون مساز کاین دل رنجیده، تنهاخته به  
(بهبهانی، ۱۳۵۰: ۵۷)

چنان به بوی تو دارد تن هوای شکفتن  
 که گل زسنگ برآرم گرم به خاک سپاری  
 (بهبهانی، ۱۳۷۰: ۱۸۸)

رفیق قدیمم، عزیز من!  
 به خواب زمستان رهام کن  
 (بهبهانی، ۱۳۷۶: ۱۱۳۵)

مشکین غزال چشم سپه را  
 نزدیک خروس پیر نشاندم  
 (بهبهانی، ۱۳۵۰: ۲۳)

### کاربرد ترکیب‌های وصفی و اضافی مقلوب

ای دل، از تو آرزو، ساقه بر نمی‌کشد  
 در کویر خشک تن، خاکمرده هسته‌ای  
 (جمشیدی، ۱۳۷۳: ۹۱۹)

**خاکمرده هسته‌ای: هسته‌ی خاک مرده**  
 طغیان واژه‌ها بر لب، مغشوش و عاری از مطلب  
 آشوب دخیل زنبورا، درگر گرفته کندویی  
 (همان: ۸۴)

**گر گرفته کندویی: کندویی گر گرفته**  
 یک جفت اشک و نفرین را، سرباز مرده پوتین را  
 آویز کرده برگردن، بندش به هم گره خورده  
 (همان: ۷۴)

**سرباز مرده پوتین را: پوتین سرباز مرده**  
 برشد به عصیان عصایی، نیل از میان بگسیخت  
 زرق دروغین خدایی باغرق در پیوست  
 (همان: ۸۹)

**دروغین خدایی: خدایی دروغین**  
 هنگام ناشناس دلی، دارم بگو چه کنم  
 پرهیز عاشقی نکند، پروای آبرو چه کنم  
 (بهبهانی، ۱۳۷۶: ۵۴)

**هنگام ناشناس دلی: دلی هنگام ناشناس**  
 گسسته بید را گیسو، شکسته سرو را زانو  
 بهار چیست جز نامی، زیبی نشاط ایامی  
 (بهبهانی، ۱۳۷۹: ۹۸۵)

**بی‌نشاط ایامی: ایامی بی‌نشاط**  
 افکندمش بیرون، برکنده چشمی بود  
 گویی به سر بارید، آوار سنگینم  
 (بهبهانی، ۱۳۷۰: ۵۵)

**برکنده چشمی: چشمی برکنده**

گاهی به سبک قدیم بین ضمیر و فعل، کلمه‌ی «است» آمده است:

**شنیدستم:**

بس که از باران شنیدستم دروغ دل فریب خاطر آزوده‌ام رای گران گوشه گرفت

(بهبهانی، ۱۳۵۲: ۶۵)

**نهادستند:**

گیرم نهادستند اینان، در جامه حرمت را دلیلی غم نیست تاجان جهانی، باشد به بی جرمی

(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۹۹۰)

**گشودستم:**

بدین دو بال قفس پیما، که لرزه وار گشودستم کدام پرچم آزادی، عقاب گونه برافرازم

(جمشیدی، ۱۳۷۲: ۷۷۷)

گاهی «الف» دعا یا تمنا به فعل اضافه می‌گردد و وجه دعایی یا تمنایی می‌سازد:

**مگماراد:**

دستی که بیاراست این خانه که ماراست دهرش مگماراد برکار، دگر بار

(بهبهانی، ۱۳۶۲: ۵۵)

**مانا:**

صدها دهان فغان، غوغا، کاین مرده بادوآن مانا این رابود سرافرازی، آن را رسد نگونساری

(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۹۹۱)

**شادا (شاد بادا):**

با بستنی‌ها شیرین عیشی فراهم‌شان بود از ناگواری فارغ، شادا گواری‌شان

(بهبهانی، ۱۳۷۰: ۹۹۲)

**استفاده از انواع قیدها یا ادات تشبیه**

**فام:**

وعده، در سایه‌ی دالان فلک فام سمن‌ها تا به آسودگی آریم برون جامه زتن‌ها

(بهبهانی، ۱۳۵۲: ۴۳۵)

**وار:**

بنفشه وار نهادیم سر به دامن شرم  
که شهر کوردلان جای خودنمایی نیست  
(همان: ۴۳۳)

**صفت:**

وقتی که سوسمار صفت پیش آفتاب  
یک رنگ، رنگ‌ها شود و رنگ‌ها  
(همان: ۴۳۶)

**گون:**

سایه‌ی ویرانه غم خلوت دل خواه ماست  
کاخ مرمگون شادی از تو باد از ما مباد  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۳۰۶)

**گونه:**

بدین دو بال قفس پیمای، که لرزه وتر گشودستم  
کدام پرچم آزادی عقاب گونه برافرازم  
(جمشیدی، ۱۳۷۲: ۷۷۷)

**سان:**

مرغ سان بر سر هر شاخه برآریم نواها  
قو صفت در دل هر چشمه بشویم بدن‌ها  
(بهبهانی، ۱۳۵۲: ۶۰۷)

**انگار:**

زان مایه‌ها بسازم انگار شکل آدم  
با دست‌های چوبی، با زلف‌های کاهی  
(بهبهانی، ۱۳۶۲: ۵۷)

**واره:**

خالی، ره‌اشده، بر بستر افتاده بودم و می‌دیدم  
کز پوست واره‌ی بی‌جانم، ماری کشیده برون تن را  
(جمشیدی، ۱۳۷۲: ۷۷۸)

**همچو:**

به رسن‌ها وفا، پای گریز تو بیندم  
همچو تاکی که ز هر شاخه‌ی او رسته رسن‌ها  
(بهبهانی، ۱۳۵۲: ۶۸)

**چون:**

چون شعله سرانجامم، خاموشی و سردی شد  
هر چند زمن سر زد، دیوانه گری عمری  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۵۷)



**وش:**

غنچه وش در هوایت می درم پوست، ای دوست شعر رنگینم از توست آه ای دوست ای دوست  
(بهبهانی، ۱۳۷۰: ۷۸)

و گاه صورت‌های بسیار قدیمی مانند پنداشتن و ماندن به کار رفته است

**پنداشتن:**

ای که با خود می کشم هر سو نپنداری تن است گورگردان است دراو آرزوهای من است  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۸۵)

**ماندن:**

چون بوی عود، از پی خود سوزی شبنم ماند سحر به دفتر سیمین ترانه‌ای

(همان: ۹۵)

**استعمال ضمیر در غیر جای دستوری خود**

شکفته بر سر بهارت: بر سرت بهار. (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۹۵۶)

در کف هر کودکم، گوشه‌ای از دامن است: در کف هر کودک، گوشه‌ای از دامن من است.

(جمشیدی، ۱۳۷۲: ۹۹۹)

سازش پذیر جان اسیرش: جان اسیر سازش پذیرش.

(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۹۹۶)

بازش به کار بیندازی: باز به کارش بیندازی.

(همان: ۹۹۹)

تمام دلم دوست داردت: تمام دلم دوست دارد.

(بهبهانی، ۱۳۷۶: ۵۹)

**وصل ضمیر به موصوف در ترکیب‌های وصفی:**

اتصال ضمیر به موصوف موجب تاکید بر صفت‌ها می‌شود و خواننده را به تأمل و توقف وا می‌دارد.

(حقوقی، ۱۳۷۹: ص ۶۳)

(بهبهانی، ۱۳۶۲: ۹۵)

با دستبندش طلایی: با دست بند طلایی‌اش

(همان: ۱۰۵)

با ناخنائش نگاری: با ناخن‌های نگاری‌اش

**منفی کردن جمله با «نه» و «نی»:**

دیگر نه جوانم که جوانی کنم ای دوست یا قصه از آن «افتد و دانی» کنم ای دوست

(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۱۰۵)

امشب کجایی جهانم نی بر زمین و نه برابر ای عشق گمشده‌ی من! امشب کجای جهانی  
(بهبهانی، ۱۳۷۶: ۱۰۵)

### کاربرد ادات و سازه‌های کهن زبان

#### آنت و اینت:

این خزان ایستا را، پیچکی بی تکیه گاهم اینت: دستاویز دورم، آنت: دستاویز دیرم  
(بهبهانی، ۱۳۶۲: ۹۰۹)

#### آنک:

برخیز و این مردم را، راهی به کارستان کن وقت سفر شد آنک، خورشید غمگین سرزد  
(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۸۸)

#### اینک:

هر که دارد تیر زهر آلود از کین یا حسد گویمش: اینجا نشان، اینک دلم، اینک سر  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۹۹)

### استفاده از انواع صوت‌ها:

#### - در موقع ندا: الا

به سر خاک بادش آن که از بن برافکندت الاسرو کوهستان! کندت به آتش خوان  
(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۱۰۳)

#### - در درد و افسوس: آو، آه، درد

و آنچه را با چشم باطن دید او آو، آو، آو از ظرافت دور بود  
(بهبهانی، ۱۳۵۰: ۶۶)

نرگس نشدم دردا! تا تاج زرم باشد چون لالا نصیبم شد، خونین جگری عمری  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۹۳)

گفتم به جادوی وفا، شاید که افسونش کنم آوخ که رام من نشد، چونش کنم، چونش کن  
(بهبهانی، ۱۳۷۰: ۲۸۳)

گفتی وا دین و خرد، آه از بی شرمی دد نعشی در پیش نهاد، گوید از من پذیر  
(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۲۸۲)

#### — در تعجب و شگفتی:

من آنچنان کردم، گفتم که «وه شور است» بیزاری قی بود، زان طعم خونینم  
(بهبهانی، ۱۳۷۰: ۵۶)

پاسی ز شب گذشت و برون شد شادان که وه! چه پر هنری تو  
(بهبهانی، ۱۳۵۰: ۸۸)

#### — در تنبیه و تحذیر: هلا، زنهار

فغان، هوار، داد، صلا! هجوم، های، هوی، هلا سزای شور و شر چه بود، سواى سازشورو شری  
(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۹۹)

چشم اگر دارد نمی، ریزد به پای عالمی زین گوهر بی آبرو، زنهار، انگشتر مکن  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۹۹)

#### باستان گرایی در حروف:

— به کار بردن «را» که در زبان امروز نشانه‌ی مفعول است، به معنی «برای»

ای یار ایستادن را، پایم نمی کند یارا دستی اگر فراز آری، شاید دوباره برخیزم  
(جمشیدی، ۱۳۷۲: ۸۳۵)

دیروز چه محنت بردی، تن خستی و جان آزردهی هرلقمه که رنگین خوردی خون بود خورش نانت را  
(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۹۳)

آشتی برقرار شد، مطربان شادیانه را لحن «زنگ شتر» زدند در مقام «ات زیر و بم  
(همان: ۲۰۰)

این نحوه‌ی کاربرد «را» در شاهنامه‌ی فردوسی نیز دیده می‌شود:

پذیره شدن را بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۵۶۳)

**- حرف اضافه‌ی «با» به جای «به»**

آشفته حال و سودایی، اندوهگین و افسرده چادر به سر پوشیده، رخ با حجاب نسپرده  
(جمشیدی، ۱۳۷۲: ۹۰۳)

این کاربرد «با» در تاریخ بیهقی نیز به چشم می‌خورد:

«نشسته نیست که آن را به یک بار خواندن نیرزد و پس از این عصر، مردمان دیگر عصر، با  
آن رجوع کنند.»

**- حرف اضافه‌ی «به» به معنای «در»**

کس به بزم می‌خواران، حال من نمی‌داند زان که با دل پر خون، چون پیاله خندانم  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۶۶)

تو آفتاب منی، با تو باک از آنم نیست که یک ستاره به هر هفت آسمانم نیست  
(همان: ۹۳)

این کاربرد در مثنوی نیز دیده می‌شود:

دید موسی یک شبانی را به راه کو همی گفت «ای خدا و ای اله»

**- به کار بردن حرف ربط «و» در معنی «با»**

لاله و من؟ چه نسبتی! ساغر او ز می تهی ساق فریب زن کجا؟ ساقی سیم تن کجا؟  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۱۰۳)

تو آن الفت دیرین، من و این بوسه‌ی شیرین به خدا باده پرستی، به خدا باده فروشم  
(همان: ۶۳)

**- «خود» به معنای «اصلاً»**

بس آشنایی به چشمم، ای نقش، ای سایه، ای روح پیش‌آی و نزدیک‌بنشین، تا خودنگویم خیالی  
(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۷۲)

**- «پاک» به معنای «کاملاً»**

دست زمانه صدخم خون، از این دو دانه افشوده دیوانه، پاک دیوانه، باخلق و خویش بیگانه  
(جمشیدی، ۱۳۷۲: ۸۰۲)

**- «سبک» به معنای «زود»**

به هر بزم و هر محفل، سبک آفتابی شو که چون چشم آن جا را، هوایی است بارانی  
(بهبهانی، ۱۳۳۶: ۹۳)

**- «سر» به معنای «قصد»**

یار چو بسیار بود، دل سر یاری گرفت دل سریاری گرفت، لیک دگر یار نیست  
(همان: ۹۳)

**زبان عامیانه و محاوره در شعر سیمین**

زبان در اشعار اولیه سیمین، مخصوصاً مجموعه‌های «جای پا» و «چلچراغ»، بافتی قدیمی و کهنه دارد و بیشتر واژه‌هایی که در بخش «دایره لغات» آورده شد، از همین دو مجموعه نقل شد. اما او به تدریج از این شیوه عبور کرده و به سمت استعمال واژگان امروزی حرکت می‌کند. طوری که در آخرین مجموعه‌های او به سختی می‌توان کلمه‌ای کهنه و قدیمی پیدا کرد و اگر هم رویکردی به زبان کهن داشته باشد، آگاهانه و به عنوان یک تکنیک زبانی انجام گرفته است. در مجموعه‌های «یکی مثلاً اینکه» و «یک دریچه آزادی»، سیمین بیشتر به کاربرد واژگان امروزی و عامیانه توجه نشان داده است که در این جا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

طبعی عزیز کشتم در آستان خواری وانگه به سوگواری، اشکم در آستین است  
(بهبهانی، ۱۳۶۲: ۹۰)

انعکاس روح از آینه‌ی دق پر گشود کاین چنین تصویر او عمری به دشنام کشید  
(بهبهانی، ۱۳۵۲: ۵۵)

دلم همه شد آب آب آب که سر بگذارم به شانوات

(بهبهانی، ۱۳۷۶: ۲۹)

انگار مست و سرخوشی، در بستر کنیزکت حقا گران خریده‌ای گر خود پیشیز داده‌ای

(بهبهانی، ۱۳۷۹: ۲۴)

به غیر هوای تو در سرم

زمین و زمان پای در هواست

( بهبهانی، ۱۳۷۶: ۹ )

ای کلاغ بدآواز، با شمایل ناساز

گرچه آیه‌ی یأسی، در منت اثری نیست

(همان: ۲۳)

با قهر چه می‌کشی مرا

من کشته‌ی مهربانیم

(همان: ۹۹)

سرد و تیره بینی دلش، خرده شیشه دارد گلش

وین سرشت بر باطلش، با که سازگاری کند

( بهبهانی، ۱۳۶۲: ۵۹ )

سوختم از غم و کس ندانست

در درونم چه محشر به پا بود

( بهبهانی، ۱۳۵۰: ۳۹ )

سیمین زبان زنده‌جامعه و محیطش را به شعر تبدیل می‌کند و به روانی می‌سراید:

سیمین نهار چه داری؟

بنشین که مختصری هست:

همراه نان و پنیرم، انگور مختصری هست...

( بهبهانی، ۱۳۷۶: ۱۰۲ )

یار اول درآمد و گفت: «احوال» گفتم:

هر چه کردی تو کردی؛ عمر شد زهر مارم

( بهبهانی، ۱۳۷۹: ۸۷ )

### نتیجه

زبان سیمین، زبان کتاب است که پا به کوچه می‌گذارد و در برخورد با زبان کوچه سوده می‌شود، بی‌آن که فرسوده شود. (کریم خانی، ۱۳۸۳: ۹) بی‌گمان زبان سیمین، زبانی مشخص است. طوری که می‌توان آن را از میان زبان‌های مختلف شاعران معاصر، براحتی تشخیص داد. هنر واقعی او استفاده بهینه از قالب غزل است، گویی او پذیرفته است ((گذشته چراغی است فراراه آینده)). غزل سیمین به خلاف غزل قدما موضوعش صرفاً عاشقانه یا عارفانه نیست. غزل او، غزل زندگی است با تمامی فرازها و فرودهای آن. عشق، ملیت، وطن، عشق به هموطن، هویت فرهنگی، جنگ، شهادت، ایثار، شهامت، جسارت و زن، همه و همه در غزلهای زیبای او جایی

برای خود نمایی دارند. زبان سیمین در غزلهایش، سخته، شسته و پاکیزه است. کلمات کهن با کلمات تازه و امروزی پیوندی موزون یافته است. برخی از لغات را از فرهنگ شعری کلاسیک به وام گرفته و برخی را نیز با شهامت و جسارت ساخته و یا از زبان عوام به قلمرو شعر وارد کرده است. و در هردو حالت به تعبیر فرمالیستهای روسی ((رستاخیز کلمات)) را در غزل پی افکنده است. آری بی تردید او ((بانوی غزل معاصر)) است.

### منابع

- ۱- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۰) توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: امیرکبیر. چاپ اول.
- ۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳) زبان و تفکر. تهران: فرهنگ معاصر. چاپ پنجم.
- ۳- بلخی، جلال الدین (۱۳۶۳) مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد نیکلسون. به اهتمام دکتر نصرالله پور جوادی. تهران: امیرکبیر. چاپ اول.
- ۴- بهبهانی، سیمین (۱۳۸۲) غزل زنده می ماند. روزنامه همشهری. شماره ۳۲۰۷.
- ۵- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۲) رستاخیز. تهران: زوار. چاپ اول.
- ۶- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۰) جای پا. تهران: زوار. چاپ دوم.
- ۷- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹) یکی مثلاً اینکه.. تهران: البرز چاپ اول.
- ۸- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰) چلچراغ. تهران: زوار. چاپ چهارم.
- ۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶) تازه ها. تهران: زوار. چاپ اول.
- ۱۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۶) مرمَر. تهران: زوار. چاپ دوم.
- ۱۱- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲) خطی ز سرعت و آتش. تهران: زوار. چاپ دوم.
- ۱۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰) دشت ارژن. تهران: زوار. چاپ دوم.
- ۱۳- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۲) تاریخ بیهقی. به کوشش خطیب رهبر. تهران: مهتاب. چاپ سوم.
- ۱۴- تولستوی، آکسی (بی تا) رسالت زبان و ادبیات. ترجمه روحانی. تهران: گوتنبرگ.
- ۱۵- جمشیدی، اسماعیل (۱۳۷۲) یک دریچه آزادی. تهران: چاپ اول.
- ۱۶- حاکمی، اسماعیل (۱۳۵۰) آشنایی با ادبیات فارسی. تهران: رز. چاپ اول.

- ۱۷- حقوقی، محمد (۱۳۷۹) شعر زمان ما. تهران: نگاه. چاپ اول.
- ۱۸- دبیر مقدم، محمد و ابراهیم کاظمی (۱۳۷۹) مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس زبان شناسی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۱۹- دیچز، دیوید (۱۳۶۹) شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی. تهران: علمی. چاپ دوم.
- ۲۰- روزبه، محمد رضا (۱۳۷۹) سیر تحول غزل فارسی.. تهران: روزنه. چاپ اول
- ۲۱- علی پور، مصطفی (۱۳۷۸) ساختار زبان شعر امروز.. تهران: فردوس. چاپ اول.
- ۲۲- غیائی، محمد تقی (۱۳۶۸) سبک شناسی ساختاری.. تهران: شعله‌ی اندیشه چاپ اول.
- ۲۳- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹) شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.
- ۲۴- کریم‌خانی، مسعود (۱۳۸۳) شعر نیمایی از نیما یوشیج تا سیمین بهبهانی. نشریه واژه. شماره ۳.
- ۲۵- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹) چشمه روشن. تهران: انتشارت علمی. چاپ دوم.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی